

۸۸۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۵ سنا

ابراهم المعسر
ق ١

٥٤
٥٣
٥٢
٥١
٥٠
٤٩
٤٨
٤٧
٤٦
٤٥
٤٤
٤٣
٤٢
٤١
٤٠
٣٩

٥١٧
١٧٨٩

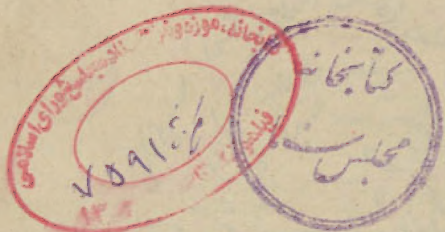
قطع :
تعداد صفحه :
تعداد جلد :
زبان :
موضوع :

نام کتاب :
مؤلف :
مترجم :
مصحح :
ناشر :
تاریخ انتشار :

البرالمعسر يعفو عن كل شيء

نام ک مؤلف مترجم مصحح ناشر : تاریخ

رسالة در نجوم
۵۸۱
۱۴۷۱۹



10174

94 V A 9



جمله اینها را با الیاف و کلمات و قواف از عالم علوی در عالم
سفلی پشته پیدا آید و قوس ثریا است از ثانیة اتصال خاصه تا غیر
قران در جهل و شتر و بقلان این دوستان علوی کار عبادت
بر پدید آید و قران اندر بروج بر چهار گونه است اول قران ضعیفی
نود و نیم قران وسط و سیم کعبی و چهارم عظمی قران ایشان
جنان است که در یک مثلثه دوازده بار قران کنند و مثلثه دیگر
روند میوزد بار قران کنند مثال وی جنان است که خون آغاز
قران کنند مایل در جهل و جهل است و اول دقیقه و دیگر
قران بقوس باشد بخندین **د** قران سیم در است
باشد بخندین **ه** چهارم در جهل **ز** پنجم در قوس ششم در است
هفتم در جهل **ح** هشتم در قوس **ط** نهم در است
دهم در جهل **ی** یازدهم در قوس **ک** دوازدهم در است
ک قران سیزدهم در نور مایل دقیقه و یکدوازدهم از مثلثه است
خاک و همچنین اندر مثلثه خاک قران کنند سیزدهم در جهل
یازدهم اشتغال کنند و قران کنند دوازدهم بار و اشتغال کنند
بیست و نه بار و این مثلثه قران کنند سیزدهم بار جمله این قران است اندر

60.

چهار شلخته بجای فرغان بود بواسطه مسیه اما قرآن عظمی که حضرتان
گفتند از اول حمل و شلختات وی دوازده آید شور و
وی سیصد بار اندر جزوا و شلختات وی دوازده بار اندر بر طاق
و شلختات وی سیصد بار جعفر دوازده بریح قرآن گفتند برین گونه
گفتند صد و عیانه قرآن حاصل آید دوازده هزار و هشتصد و شصت
سال این قولی عظمی باشد اما قرآن کبری آن باشد که اندر چهار
شلخته قرآن گفتند جعفر انش و شاک و بالی و آبی و این بجای قولی
باشد اندر مدت نصد و شصت سال قرآن و سطلی آن باشد
که اندر یک شلخته قرآن گفتند دوازده بار و این قولی دویست
و چهل سال باشد اما قرآن صفوی آن باشد که حضرتان گفتند این
یکبار و این اندر مدت بیست سال نقصان کبری و این مدتی
صفوی خوانند اما کتابی قرآن عظمی آن باشد که یکصد و چهار سال عظمی
محکم و جاهای ملها همه در یکگون شود و موضع کرم سیرد شود و
سیرد کرم شود و در بابیان کله و مایان دریا و طوفانها بخوابد
در عالم بدر آید و شهر مبارک ویران گردد و ویران آبادان شود
صورتها مردمان از حالتی محالی شود و زرافها و خط و الحوت و صفت و زیفت
و سبب خلایق همه بگرد و چهار چهار بابیان و وجودش همه

و ساز طریقه خلعت

و خداوند از سزای سلاخ و دخیل کشتن شریعتها و مذمبهها و دیانت ها این
سبب افکاران حب اندر میان مردمان و مخاطره و وزرا و
اشداف و قوت گرفتن خداوند از سزای سلاخ و غیر کشتن
الات حب خصوصاً در عهد مشرق و کشتن سزای و مشنری
در حمل دالالت کند بر نیکی حال زمان و بیداری نکاحها و
آمدن فرزندان و صلاح کار زمان و راستی و امانت مردمان
و عزیز کشتن زمینها و جامها و کشتن اگر هوا و کشتن عطار و مشنری
در حمل دالالت کند بر بدید آمدن علم توحید و بیدار کشتن
حقیقت و عزیز کشتن صنعتها و سود یافتن مردمان از
ارنجاریها و بدید آمدن خرد و عقل و تمیز در میان مردمان و
طلای کلاه حق و عزیز کشتن کتاب و الت و اوقاف و
کشتن اگر هوا و آمدن به صبا و امانت علم و کشتن و مشنری در
حمل دالالت کند بر کشتن اگر هوا و نیکی حال مردمان و فراخی
نعمت و آمدن خبر راست و امانت و صیانت در میان مردمان
و این را با کشتن سزای و مزین در حمل دالالت کند بر بیداری
ابر و بارانها بسیار و زینتی که سفند سزای و بیداری نگاه و بیدار
سال و بدید آمدن بخور از زمین و بیدار شدن اصل فساد

و زمان سلاخ

و زمان سلاخ و منا زعت در میان خداوند از سزای سلاخ و دخیل کشتن
افکاران بیدار مایل شوند و کشتن عطار و مزین در حمل دالالت کند
بر قوت اهل سلاخ و خلاف و منا زعت میان مردمان و
بیدار شدن دروغ و بر سزای کردن از جمعیت و راستی و
خیانت کردن و دروغ گفتن صناعان و ناریک شدن هوا
و آمدن رعد و برف و غلبه در زمان و ناریک را با و غلبه
شدن کاروانها و ظهور فتنه و آشوب در عهد مشرق خاصه
میان اهل سلاخ و مزین و ناریک و عوام الناس و کشتن سزای
و مزین در حمل دالالت کند بر کرم هوا و فتنه و تشویش اندر
میان مردمان عوام و کشتن سزای و عطار در حمل دالالت
کند بر نیکی حال دیران و ضاعان و ناریک و رغبت کردن
مردمان به و طرب و تغیر هوا و رعد و برف و باران خوشی
هوا و کشتن سزای و مزین در حمل دالالت کند بر غشای هوا و بیداری
ابر و بارانها بسیار و ناریک و نیکی حال مردمان عامه اندر ناریک
مشرف و کشتن سزای و عطار در حمل دالالت کند بر بیداری
مکانیت و رفتن سگان و جاسوسان و طلب کردن اخبار
ملوک و نجس احوالها **الثور** و کشتن مشنری و حمل در عهد

دالالت کند بر بیداری مال و جاه صناع و دما فین و بیداری
جهان بیدار و صنعتها و رعیت مردمان در کشتن و زدن و ارجان
کردن و ناریک و نیکی حال نبات و صلاح حال مردمان و این
و فراخی نعمت و مواظبت میان مردمان در ناریک و مشنری
و کشتن سزای و حمل در عهد دالالت کند بر ناریک کشتن
اهل صلاح و بر خاستن فتنه و تشویش و بدید احوال
بر سگان و سباه سپاهاران و کشتن شدن آلت حب
و آمدن رعد و برف و ناریک هوا و ناریک شدن سزای و ناریک
شدن غلها و بدید آمدن فسادها اندر نبات و بدید آمدن
کرم و ملخ از غلها و کشتن دواب و کشتن سزای و حمل در عهد
دالالت کند بر بیداری ابر و بارانها و نیکی حال نبات
و دالالت و ناریک و کشتن سزای و ناریک و نبات و ناریک
حال خداوندان طرب و کشتن عطار و ناریک در عهد دالالت
کند بر خداوند و خصوصاً اندر میان عوام و ناریک و ناریک
و کشتن و ناریک شدن هوا و بیداری و رعد و برف و باران
بسیار و کشتن سزای و حمل در عهد دالالت کند بر بیداری و نیکی
حال نبات فرا رسیدن غلها و ناریک و کشتن

و کشتن

و کشتن سزای و حمل در عهد دالالت کند بر ناریک و تشویش
بدید آمدن در اندر میان اشداف و خطر یافتن بر عهد
سزای و کشتن اگر هوا و ناریک شدن کشتن سزای و مشنری
در عهد دالالت کند بر ناریک شدن صلاح مردمان و راستی
و صیانت و امانت و بیداری عقد و ناریک و بار بیداری زمان
و آمدن فرزندان و ناریکی مردمان و رغبت کردن به کشتن
و ناریک جامها و ناریک و کشتن عطار و مشنری در عهد
دالالت کند بر بدید آمدن راستی باز گمان و نیکی و این و
خوب حال صناعان و ناریک اهل کتاب و ناریک و مشنری در
دالالت کند بر نیکی حال مردمان و فراخی نعمت و زیادت
شدن کاروانها و ظهور فتنه و آشوب در عهد مشرق خاصه
و کشتن سزای و مزین در عهد دالالت کند بر ناریک و نیکی
حال خداوندان طرب و مغنیان و رعیت کردن مردمان
بخور و زنا و بیداری میان ناریک و ناریک و ناریک و ناریک
کودک و بیداری بارانها و مزین و ناریک شدن هوا و کشتن عطار
و مزین در عهد دالالت کند بر ناریک شدن دروغ و ناریک
باز گمان و دالالت خور خداوند از سزای صناع و کشتن و مزین در عهد

و مسافران و عزیز شدن عطر جا و بوهای خوش و اندام لطیف
اجتماع اجزای غایت کمال در بروج انعام
اجتماع فصل در فصل اگر مشرب باوی باشد یا بوسند و بی حالات
کند بر فراخی سال و بیرون آمدن دشمن ملکی از ناحیه
فرمان بار از سبامان و بار اگر همان و اگر مریخ باوی باشد
دلت کند بر ماری بسیار و عسلان مردمان و قوت مردمان
لشکرها و اگر نه باوی باشد یا بوسند او آفت داناان باشد
و اگر ماه باوی باشد یا بوسند او حال عوام الناس سخت بد
باشد و مکی طعام و ماری بسیار باشد که خالی از سبامان
آفت برده باشد و آفت کوسند نیز باشد اجتماع فصل در فصل
در نور اگر مشرب باوی باشد یا بوسند و کمال بر مریخ
و مکرر دانسته اند و ارتقا یافت را بد باشد و اگر مریخ باوی
باشد یا بوسند او مکی چهار بایان باشد و قوت در دلت
و مریخ کم باشد و اگر نه باوی باشد یا بوسند او او نعم
بسیار باشد و دل جامد را بد باشد و اگر عطارد باوی باشد
یا بوسند او بار و بر باشد و هوا خشک باشد و اخبار را جسته
بسیار افتد اگر ماه باوی باشد یا بوسند مکی طعام باشد و با عوا

ایرنا باشد و بارها بدید آمدن باشد اگر فصل نهان باشد
دلیل کند بر ملکات چهار بایان اجتماع فصل در فصل اگر مشرب
باوی باشد یا بوسند مکی مریخ را بد باشد و روز را باز از انفراد
و اگر مریخ باوی باشد یا بوسند و مکی از مکیان گفته شود و قوت
بسیار باشد و قوت در دلت و دل سبامان باشد و اگر نه
باوی باشد یا بوسند و مکی مریخ را بد باشد و جنگ کردن و نا
سازگاری با شوهر نیز و اگر عطارد باوی باشد یا بوسند مکیان
و جیران و محققان و خداوند بسیار باشد و اگر ماه باوی
باشد یا بوسند او بار افتد از میان عوام الناس و مکی
طعام باشد و بارها و بار باشد و نامی مینویسد و اگر خالی از
باشد و بارها و بار افتد از مریخ را بد باشد و
آنگاه باشد و باران نباشد اجتماع فصل در فصل اگر مشرب
باوی باشد یا بوسند و مکی مریخ را بد باشد و قوت اهل صلاح و اگر مریخ
باوی باشد یا بوسند و مکی قوت اهل صلاح باشد و اگر مریخ باوی
باشد یا بوسند و مکی تشویش باشد و اگر نه باوی باشد
دلیل بر حال باشد و مطربان و خداوند لطیف و کمال

عطر باوی باشد یا بوسند او مکی حال اهل علم باشد و ضلالت
و اهل علم در میان و اگر ماه باوی باشد یا بوسند او مکی حال عوام
الناس باشد و مسافران و ضلالت و اگر خالی از سبامان
باشد نقصان کسب و نقصان ارباب و خنک شدن چشمها باشد
اجتماع فصل در فصل اگر مشرب باوی باشد یا بوسند او مکی
ملکان باشد و اگر مریخ باوی باشد یا بوسند او مکی چهار بایان
و اگر نه باوی باشد یا بوسند او مکی خداوند را بد باشد و اگر ماه باوی
باشد یا بوسند او مکی وجود سلطان باشد و طعام مکی
شود اجتماع فصل در فصل اگر مریخ باوی باشد یا بوسند
و مکی حال از شدت باشد و اگر مریخ باوی باشد یا بوسند
رعد و قوت اهل فساد و اگر نه باوی باشد یا بوسند او
فساد حال زنان باشد و اگر عطارد باوی باشد یا بوسند او
فتنه باشد و اگر ماه باوی باشد یا بوسند او مکی حال عوام
مسافران بود و اگر خالی از سبامان مکی کوهکافی و مکی حال
زنان چنان رفت کند و اجتماع فصل در فصل اگر مشرب
باوی باشد یا بوسند او مکی مبارک باشد و در خفا و مکی
ال لایمان و در غایت از مریخ باوی باشد یا بوسند او مکی

و لشکران و ضعف حال اهل فساد و اگر نه باوی باشد یا بوسند
او مکی حال عطارد و مریخ و مطربان و اگر عطارد باوی باشد
یا بوسند او مکی بسیار افتد و بار بسیار رعد و بعد حال در نیز
و محققان و اهل علم و نقاشان و مجسمان و مکی
و اگر ماه باوی باشد یا بوسند او مکی سلطان را خوار کند و اگر خالی
از سبامان باشد یا بوسند او مکی مکیان باشد و اهل فساد را قوت باشد
اهل صلاح را نعم اجتماع فصل در فصل اگر مشرب باوی
و مکی باشد یا بوسند او مکی مریخ آمدن از سبب ایشان
بسیار فزونی باشد و اگر مریخ باوی باشد یا بوسند او اهل
اهل خواست را قوت باشد و جنگ پیدا شود و اهل فساد را قوت
باشد و اگر نه باوی باشد یا بوسند او مکی حال زنان
و مزاحمت با شوهر نیز و ماری ایشان باشد و اگر عطارد باوی
باشد یا بوسند او مکی حال دیران و اهل دانش و اصحاب
دیوبند و اگر ماه باوی باشد یا بوسند او مکی حال عوام الناس
باشد و مکی طعام و ماری ضعیف و باران بار و اگر خالی از سبامان
باشد یا بوسند او مکی مکیان بد شود و ایشان را خط باشد اجتماع فصل در فصل
در فصل در فصل اگر مشرب باوی باشد یا بوسند او مکی

ملوک و اراکین بر ملک شود و قطعه را بشد بر دشمنان و طعام
فراخ شود و مکتوب حال اهل صلاح و دانشند باشد
فکر مریخ باوی با سوسه او حال ملک ممان باشد و اگر حق
باوی باشد با سوسه او ممان حال زمان و مظهران و اهل
طرب باشد و باطلی که حیا و الطعنه باوی باشد با
متصل او حال منجمان و طبعیان و معانیان باشد و اگر
ماه باوی باشد با متصل او حال مسافرین باشد و اگر
مخار باوی باشد با مریخا بسیار باشد و اگر خالی السیر
بدی حال مسافران و علمای باشد و الله اعلم بحقیق
زجل در جلال که مشهور باوی باشد با متصل او دلیل کند
که طعام مکتوب و بدی حال علماء و دانشندان و حکام باشد
و ضعیف حال اهل صلاح و اگر مریخ باوی با متصل او دلیل کند
بر قوت لشکرها و حرب و فتنه و سرما سخت و نریختن و عین
آلت حرب اگر زهر باوی باشد با سوسه او بدی حال دین
و بالان و وقت بسیار افتد و حال زمان بد باشد و اگر طار
باوی باشد با سوسه او مکتوب که گمان باشد و اگر ماه باوی
با سوسه او سوسه با سخت باشد و با ممان

علمه مفسدان ملکیت عطار و مشیر دلالت کند بر قوت جمال
هل دیوین و اهل قلم و روانی باز از ممان و کشتن کار و دروانی
بر نریختن ممان عطار و مشیر دلالت کند بر و عین
مقتات علماء از جهت اوقاف و اشکار شدن راز ممان
خمسکی ممان بوقت خویش و تبعه ممان و حرکت باوی و حرم زدن
لایان و انجمنان و عداوت میان مردم ممان سوسه باطلی و عین
دلالت کند بر قوت جمال اهل صلاح و عین آلت حرب و مکتوب
مال و عین بافتن از مکتوب و غرای لشکرها و بعضی وایست
مکتوب بافتن و طایفه از راز و عین حکامان و طغیان
شکریان بر دشمنان و صبح شمس و مریخ دلالت کند بر ممان
مال مردم ممان مکتوب و مکتوب و ممان و عین مکتوب
زندان و نقصان مردم ممان و ارباب حکم و مکتوب
بن ممان ملکیت شمس و مریخ دلالت کند بر قوت جمال اهل
صلاح و ارباب و مکتوب و مکتوب بافتن از مکتوب و موافق عین
شان بر امور ممان و مکتوب و مکتوب بافتن از مکتوب و عین
است عین و مکتوب جمال اهل مشرف و ارباب مکتوب و عین
و عین مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب

شمس و مریخ دلالت کند بر خشم مکتوب و عین مکتوب
و ارباب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
خبر ممان از حقیقت و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
ضعیف حال اهل صلاح و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
ملح و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
آلت حرب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
اگر ممان مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
و زیاده و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
زمان و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
و مریخ دلالت کند بر ممان مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
آمدن ممانها و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
ممان زبان و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
شدن و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
بر کشتن ممان با زبان و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
سور و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
و خلاص بافتن ممان مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب

باشد و اگر خالی السیر باشد بدی حال علماء و دانشندان
باشد و قوت اهل فیه باشد و الله اعلم بحقیق
در جلال مکتوب باوی باشد با سوسه او دلالت کند
ملک و ارباب ممان باشد از مکتوب و ممان و اگر مریخ باوی باشد
با سوسه او حال مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
و مکتوب مکتوب این قوم و اگر زهر باوی باشد با متصل او
فراخ مکتوب باشد و ممان ممان باشد و حال ممان مکتوب
باشد و اگر عطار باوی باشد با سوسه او ممان ممان ممان
سار باشد و طعام فراخ مکتوب و ممان ممان ممان ممان
و اگر ماه باوی باشد با متصل او عوام الناس و اگر مریخ باوی باشد
و اگر خالی السیر باشد بدی حال حکام و اگر ممان ممان ممان
مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب و مکتوب
ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان
و اگر ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان
و اگر ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان
و اگر ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان
و اگر ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان ممان

حالی است که باید اهل علم را بداند باشد اجتناف مشهوری
در این که زجل باوی باشد ماسوسه وی دلالت کند ملک
مشرف را بداند باشد و اگر مریخ باوی باشد ماسوسه او افت
ملکان بود و ماری و مخاطره این و اگر زهر باوی باشد
نامتصل او دلالت کند بر ماری گران و مخاطره زنان و اگر
عطار باوی باشد نامتصل او عطاران و صنایعان به
باشد و خطوط مریخ و زهر باشد و اگر ماه باوی باشد ماسوسه
او بدین حال با زبان باشد و اگر خالی السیر باشد نقصان
جواریان باشد و بدین حال اهل علم باشد و مریخ اعلم
اجتناف مشهوری در سبیل اگر زجل باوی باشد نامتصل
او زجر گران شود و اگر مریخ باوی باشد نامتصل او دلالت
کند بر قوت اهل فساد و کجی مدکان و اگر زهر باوی
باشد ماسوسه او مخاطره زنان و بدین حال اهل طرب باشد
و اگر عطار باوی نامتصل او باشد دلیل کند بر جنگ و خصومت
و ماری بسیار باشد و اگر ماه باوی باشد ماسوسه او فراخی
طعامها و مریخی حال بسیار حمان و مکان و اگر خالی السیر باشد
نقصان حال قضاة و ائمه و قضاة کار را از او بداند باشد

مشهوری در سبیل اگر زجل باوی باشد ماسوسه او دشمنی قوی
اندر مردم مغرب بیرون آید و اگر مریخ باوی باشد ماسوسه او
فتنه و جرب بداند شود و اگر زهر باوی باشد یا
ماسوسه او مریخی حال زبان و زبان گمان باشد و بدین حال
عطار باوی باشد و اگر ماه ماسوسه او باشد دلالت کند
که ماهها بسیار آید و علامت اندر عواصم آید و اگر خالی السیر
باشد گمان از زجر و ماری زبان باشد اجتناف مشهوری
در مغرب اگر زجل باوی باشد ماسوسه او بر مای تحت باشد
و اگر مریخ باوی باشد ماسوسه او محلیط از رعیت و مریخ غوغا
باشد و قوت اهل فساد باشد و اگر زهر باوی باشد ماسوسه
او حال زبان بداند باشد و زجر و مخاطره باشد زبانها و اگر
عطار باوی باشد ماسوسه او ماهها بسیار باشد و حال
دوران و نماندن و بزرگان بداند باشد و اگر ماه باوی
ماسوسه او میان عوام الناس بداند باشد و اگر خالی السیر
باشد حال دانشمند بداند باشد و ماری
اجتناف مشهوری در قوس اگر زجل باوی
نقصان اموال و مریخ

و قضاة و جرب بسیار باشد و اگر زهر باوی باشد ماسوسه او
مکون مریخی زبان باشد و مریخ طعام و اگر عطار باوی باشد
نامتصل او ماهها بسیار آید و حال عطاران بداند باشد
و اگر ماه ماسوسه او مریخی حال قوس باشد به ماه مشهور باشد
و اگر مریخ مریخی بسیار بود اندر میان مردم و زجر و فراخی
باشد اجتناف مشهوری در جلال اگر زجل باوی باشد ماسوسه
او دلالت کند که سر مانع و اگر مریخ باوی باشد ماسوسه او
دلالت کند بر حرکت لشکرها و قوت لشکران و اگر زهر باوی
باشد ماسوسه او بسیار بار بار و از تعاضات تنگ باشد
و اگر عطار باوی باشد ماسوسه او اخبار را جیفت بسیار
آید و ماهها بسیار بود و اگر ماه باوی باشد ماسوسه او بارانها
بسیار بار و اگر خالی السیر باشد بدین حال علماء باشد و قوت
اهل فساد و مریخی اجتناف مشهوری در دلو اگر زجل باوی باشد
دلالت کند مریخی دما قین و قوت حال اهل فساد و مریخی
و اگر مریخ باوی باشد ماسوسه او حال دشمنان
و آمدن ماری و اگر مریخ باوی باشد ماسوسه او

وزد و حال عوام الناس بداند باشد و اگر خالی السیر باشد مریخ
و مریخی باشد و دما قین را و بارانها بسیار باشد اجتناف مشهوری
در دلو اگر زجل باوی باشد ماسوسه او دلالت کند
بر آفت دانشمند و اگر مریخ باوی باشد ماسوسه او
قوت اهل فساد باشد و اگر زهر باوی باشد نامتصل او
حال زبان بداند باشد و اگر عطار باوی باشد ماسوسه او حال
دین را بداند باشد و اگر ماه ماسوسه او اهل فساد و اگر ماه باوی
باشد ماسوسه او حال عوام الناس و صنایعان بداند باشد
و مریخ طعام باشد و اگر خالی السیر باشد مریخی حال مردمان و
بازها و نقصان مریخی وضعین حال اگر مریخی قوت حال اهل
فساد باشد اجتناف مشهوری در جرجون اگر زجل باوی باشد
ماسوسه او دلالت بر فراخی طعام و بیرون آمدن دشمنان
عظیم از اصفهان یا فارس و اگر مریخ باوی باشد ماسوسه او
افسوس بسیار باشد اندر زمین و غارها و زجر باوی

او بارانها بسیار بارید و آب چشمها زیادت شست و اگر حال تنگ
باشد سرگ مانور آن آبی باشد احقراف مشهور در جهل
اگر مشهور در جهل سوزد و زخا با او باشد دلالت کند که حال
مردم عوام الناس نکو باشد و طعام فراخ شود و اگر در
ماوی باشد بارانها بسیار باشد و زیاده آید و اگر در
وی باشد بدن حال زبان و مایه این باشد و اگر عطار
وی باشد یا سوسه او در حال دیران و طمانینه و اگر در
یاست یا سوسه او دلالت کند بر کوی حال ملوک و اشرف و
اگر حال ایست باشد صلاح مردم آن فارس و آن فلسطین
باشد و الله احقراف مشهور در بون جوان ماوی باشد یا سوسه
او دلالت کند بر بدن حال عوام الناس و فقها بخراسان و
کد اینها و اگر مریح ماوی باشد یا سوسه او دلالت کند که
دشمن ضعیف بیرون آید و اگر در هه ماوی باشد یا سوسه
او دلالت کند بر فراخ طعام و تکون احوال مردم و عظیم
عطار ماوی باشد یا سوسه او دلالت کند که
در رند و

خطی

۴